شرح خطبة الرضاعليه‌السلام فی التوحید ـ سید نعمة اله الجزائری/ عبدالحسین طالعی
فصلنامه تخصّصي مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال دهم، شماره ۴۰ «ویژه پژوهش های رضوی»، پاییز ۱۳۹۲، ص ۷۵ ـ ۹۶

شرح خطبة الرضاعليه‌السلام في التوحيد

سید نعمة اله الجزائری
تحقیق: عبدالحسین طالعی *

چکیده: این رساله، شرح سید نعمت اله جزائری (متوفی ۱۱۱۲ ه.ق.) بر خطبه توحیدیهٔ امام رضاعليه‌السلام است. متن این خطبه را بزرگانی مانند شیخ صدوق، مفید، طوسی، طبرسی، مجلسی و دیگران در آثار خود آورده‌اند. همچنین شماری از بزرگان به شرح آن پرداخته‌اند، به صورت رساله مستقل یا ضمن آثار خود، از جمله: محمد باقر مجلسی، سید محمد باقر طباطبایی یزدی، علی اکبر نهاوندی. در اینجا شرح سید نعمت اله جزائری به نقل از کتاب چاپ نشده‌اش *لوامع الانوار فی شرح عیون الاخبار* نقل شده که در شرح *عیون اخبار الرضا*عليه‌السلام تألیف شیخ صدوق نوشته است. شرح این خطبه برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: امام رضاعليه‌السلام ° خطبه‌ها / خطبه توحیدیه رضویه/ توحید ° خطبه‌ها / عیون اخبار الرضاعليه‌السلام (کتاب) / لوامع الانوار فی شرح عیون الاخبار (کتاب)/ جزائری، سید نعمت اله.

---

*. .ضو هیئت علمی دانلاگاه قم و دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
Taleie20@gmail.com

مقدمه

۱- خطبهٔ جامع توحیدیهٔ رضویه، یکی از مهمترین نصوص و اسناد شیعی در تبیین توحید است. این خطبه را امام رضاؑ در مجلس مأمون ایراد فرمود، و محدّثان بزرگ و شاخص شیعه تمام یا جملاتی از آن را در آثار خود روایت کرده‌اند، از جمله:

- شیخ صدوق (م۳۸۱) در: *التوحید* (باب ۲، حدیث ۲)؛ *عیون اخبار الرضا*ؑ (ج ۱، باب ۱۱، ح۵۱).
- شیخ مفید (م۴۱۳) در: *الامالی* (مجلس ۳۰ ح ۴).
- شیخ طوسی (م۴۶۰) در: *الامالی* (جزء اول، ح۲۸).
- طبرسی (سده ۶) در: *الاحتجاج* (باب امام رضاؑ).
- سدید الدین حلّی در: *العدد القویة* (ص ۲۹۴ ح ۲۵).
- دیلمی‌در: *اعلام الدین* (ص ۶۹).
- مجلسی در: *بحار الانوار* (ج ۴، باب جوامع التوحید، ح ۳)؛ *الاربعین* (ح ۱۳).
- حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) در: *الفصول المهمة* (ج ۱ ص ۱۵۵ و ۲۰۲ ح ۷۶ و ۱۶۲).
- حویزی در: *نورالثقلین* (ج ۱ ص ۳۹، ج ۲ ص ۶۶ و ۲۹۳).
- بحرانی در: *البرهان* (ج ۴ ص ۲۳۶).
- عطاردی (معاصر) در: *مسند الامام الرضا*ؑ (کتاب التوحید، ح ۵۸)

۲- چندین دانشور شیعی به شرح آن همت گماردند، به عنوان کتاب مستقل یا ضمن آثار خود، به عربی یا فارسی، که پاره‌ای از آنها چاپ و نشر شده و بعضی مخطوط باقی مانده است. از آن جمله است:

- شرح محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰) در: *الاربعین* (ص ۷۶-۹۵)، *بحارالانوار* (ج ۴ ص ۲۳۱-۲۴۷). وی همین توضیحات را با بسط بیشتر و ترجمهٔ عبارات خطبه به صورت

رساله‌ای مستقل به فارسی نگاشته که با تحقیق نگارندهٔ این سطور در دست انتشار است.

– سید محمد باقر طباطبایی یزدی(م ۱۲۹۸) که شرح او "*فیروزجات طوسیه در شرح خطبه رضویه*" نام دارد. این رساله را دکتر جعفر زلکی به عنوان پایان نامه دوره دکتری تصحیح و تحقیق کرده و آمادهٔ نشر است.

– شیخ هادی تهرانی، در خاتمهٔ کتابش "*فریدة العرائد*"

– شیخ محمد حسین خراسانی (م ۱۴۰۶) که کتاب "*دائرة المعارف الاسلامیة فی شرح الخطبة الرضویة*" را نوشته است (تهران: کتابفروشی مصطفوی، ۱۳۶۲ شمسی).

– سید حسن مصطفوی، که کتاب *معرفة الله* را نوشته است (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۴ قمری)

– علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۶ قمری)– ضمن کتاب *انوار المواهب*، باب امام رضا علیه السلام، تحت عنوان "*تحفة المؤمن السعید و خطبة الرضا علیه السلام فی التوحید*". (این کتاب، اخیراً با تحقیق و تصحیح، در قم منتشر شده است)

– لسان الملک سپهر– ضمن *ناسخ التواریخ*، مجلّد امام رضا علیه السلام (چاپ حروفی، اسلامیه)، ج ۱۱ ص ۲۶۸–۳۰۸.

۳– شرحی که در این گفتار ارائه می‌شود، شرح محدث بزرگوار سید نعمة اله جزائری (م ۱۱۱۲) عالم بزرگ سدهٔ دوازدهم است که بر بیشتر کتابهای حدیثی شرح یا حواشی مفصل نوشته است. شرح حال مبسوط او را در کتاب "*نابغه فقه و حدیث*" نوشته نواده دانشمند او مرحوم سید محمد جزایری باید یافت. در همان کتاب، کارنامهٔ قلمی پر برگ و بار او ارائه شده است.

محدث جزایری ضمن شرحی که بر کتاب *عیون اخبار الرضا علیه السلام* (تألیف صدوق) نگاشته و "*لوامع الانوار فی شرح عیون الاخبار*" نامیده، شرحی مفید بر خطبهٔ رضویه

آورده است. از آنجا که این کتاب تاکنون منتشر نشده، در این فرصت، شرح جزایری بر خطبه توحیدیه رضویه برای نخستین بار منتشر می‌شود.

نسخه مورد استفاده، نسخه‌ای است که در مرکز احیای میراث اسلامی قم نگاهداری می‌شود و عکسی از آن در کتابخانه تخصصی امام رضا علیه السلام در قم موجود است که با استفاده از آن نسخه عکسی، به انتشار رساله اقدام شد.

متن رساله نیز از *عیون اخبار الرضا* علیه السلام (نسخه موجود در نرم افزار جامع الاحادیث) نقل شد. امید است تمام کسانی که به نحوی – مستقیم یا غیر مستقیم– در مقدمات این رساله سهیم بوده‌اند، مشمول دعای خیر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قرار گیرند و در ثواب نشر این وجیزه سهیم باشند. آمین

المتن: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَاتِبُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْقُلْزُمِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ الْجُدِّيِّ صَاحِبِ الصَّلَاةِ بِجُدَّةَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ قَالَ ابْنُ أَبِي زِيَادٍ وَ رَوَاهُ لِي وَ أَمْلَى أَيْضاً أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيُّ مَوْلًى لَهُمْ وَ خَالًا لِبَعْضِهِمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ الْعَلَوِي أَنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرِّضَا علیه السلام جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرِّضَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَ قَالُوا أَ تُوَلِّي رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ بِتَدْبِيرِ الْخِلَافَةِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَا فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ اصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ انْصِبْ لَنَا عَلَماً نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ

الشرح: هذه الخطبة من جملة خطب مولانا امير المؤمنين علیه السلام، نقلها الرضی طاب ثراه فی کتاب *نهج البلاغة* ، و رواها المفید و المصنف عطر الله مرقدیهما، علی ان فصاحة الفاظها و بلاغة معانیها شاهدا عدل علی انها من کلامهم علیهم السلام و حینئذ فلا یلتفت الی رجال سندها و ان کان فیهم من لم یعرف حاله بالاصطلاح المعروف بین المتأخرین.

و معنی "انصب لنا علما"ای اذکر لنا من صفات الله جل جلاله ما نعرفه بها حتی یکون علما لعبادتنا ایاه.

المتن: فَصَعِدَ علیه السلام الْمِنْبَرَ فَقَعَدَ مَلِيّاً

الشرح: لعل السبب فی ذلک القعود قبل الخطبة اجراء الملک المسمی بروح القدس الفاظها علی لسانه علیه السلام. و یجوز ان یکون السبب فیه تعلیم الخلق التأنّی فی الامور او انتظار اجتماع الناس.
المتن: لَا يَتَكَلَّمُ مُطْرِقاً؛ ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً وَ اسْتَوَى قَائِماً وَ حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَعْرِفَتُهُ.
الشرح: ای اول الواجبات. و قد ذکر المحققون ان لمعرفته تعالی مراتب:
الاولی و هی ادناها ان یعرف العبد انّ للعالم صانعا.
الثانیة ان یصدّق بوجوده.
الثالثة ان یترقی الی توحیده و تنزیهه عن الشرکاء.
الرابعة مرتبة الاخلاص له.
الخامسة نفی الصفات التی تعتبرها الاذهان له عنه و هی غایة العرفان.
و کلّ مرتبة من المراتب الاربع مبدأ لما بعدها. و الاوّلتان من المراتب مجبولتان فی الفطرة الانسانیة. بل فی الفطرة الحیوانیة ایضاً. و لذا لم یدع الانبیاء علیهم السلام الیهما مع انهما لو توقفا علی الدعوة لزمه الدور، لأن صدقهم مبنی علی معرفة ان هاهنا صانع للخلق ارسلهم بل الذی دعی الیها الانبیاء علیهم السلام هی المرتبة الثالثة و ما بعدها و هی الواردة فی کلمة الاخلاص بقوله صلی الله علیه و آله: من قال لا اله الا الله دخل الجنة. ثم لمّا استعدّت اذهانهم لما بعدها من المراتب، قال علیه السلام: من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة.
اقول: بهذا التحقیق یندفع التعارض الوارد بین الاخبار. و ذلک أنّه ورد فی کثیر منها أن المعرفة من صنع الله فی القلوب و لیس لأحد فیها صنع و ان الله لم یکلّفهم حتی اثبت فی قلوبهم معرفته و ان اول الواجبات هو الإقرار بالشهادتین. و حملوا علی هذا ما ورد من قوله صلی الله علیه و آله: «کلّ مولود یولد علی الفطرة» ای علی معرفة الله سبحانه، و کذلک قوله علیه السلام: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه». و روی ایضا فی الاخبار الصحیحة کهذا الخبر و ما بمعناه؛
و ان العباد مکلّفون بطلبها و علیه جماهیر المتکلّمین.
و بیان وجه الجمع ان الاخبار الاولة منزلة علی المرتبتین الاولتین المرکوزتین فی عقول الناس بل البهایم و غیرها. و ما من شیء الا یسبّح بحمده و لکنّا لا نفقه ما یقولون.
و اما الاخبار الاخیرة فمحمولة علی المراتب الثلاث الاخیرة.

و جوّز بعض شرّاح *نهج البلاغة* ان يراد من المعرفة فی حديث الكتاب و نحوه المعرفة الكاملة لأنّها العلّة الغائية و هی متقدّمة فی التصوّر.

المتن: وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ

الشرح: فإن قلت: الكتب الإلهية مشحونة بأوصافه و هو عليه السلام قد وصفه،

قلت: يخصّ بنفی المعانی و الصفات الزايدة كما قاله الاشعریّ و نفی الاحوال كما قاله المعتزلی، او يخصّ بنفی صفات المخلوقين كما يقول المشبّهة علی انّ كلّما يوصف به تعالی من الصفات فإنّما هی اعتبارات تحدّثها عقولنا عند مقايسة ذاته تعالی الی غيرها. و لا يلزم من ذلک تركيب فی ذاته تعالی.

المتن: لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ

الشرح: لأنّ الصفة محتاجة الی الموصوف للقيام به و الموصوف محتاج الی الصفة فی كماله. فلا يكون شیء منهما واجبا و كذا المركّب منهما.

المتن: وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالاقْتِرَانِ، وَ شَهَادَةِ الِاقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ، وَ شَهَادَةِ الْحُدُوثِ بِالامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحُدُوثِ. فَلَيْسَ اللَّهَ مَنْ عُرِفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ

الشرح: عرف علی البناء للمجهول، ای ليس من عرف بالتشبيه ذاته هو الله.

المتن: وَ لَا إِيَّاهُ وَحَّدَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ

الشرح: ای زعم انه بلغ فی المعرفة الی كنه حقيقته، لأنّ الحقيقة مركبة من الجنس و الفصل، فيكون شريكا للممكنات فی التركيب؛ او لان حصول الكنه فی الذهن يستلزم تعدد افراد الواجب، لان ما يحصل فی العقول و الاذهان هو الكليات، و الكلی من حيث هو كلی له افراد متعددة، اما فی الذهن او فی الخارج.

المتن: وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ

الشرح: ای: اثبت له مثلا. و برهانه ان المثل للشیء هو المشارک له، اما فی ذاته او فی بعض اجزائها او فی ـــــ خارجة عنها. و هو تعالی لا شريک له فی ذاته، و الّا لاحتاج الی مميّز من خارج لا يكون مقتضی ذاته و الّا لكان مشتركا غير مميز له بل مقتضی علّة اخری، فيكون واجب الوجود محتاجا فی ما يميّزه عن غيره الی غيره. هذا خلف و لا شريک له فی بعض الاجزاء و الّا لكان مركّبا فكان ممكنا هذا خلف، و لا فی صفة خارجة عن ذاته اذ ثبت انه لا صفة له وراء ذاته.

و قيل: لا يجوز ان يراد بقوله من مثله انه جعل له شخصا و مثالا، او مثله فى ذهنه و جعل الصورة الذهنية مثلا له.

المتن: وَ لَا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَّاهُ

الشرح: انه اثبت له نهاية و غاية ينتهى اليها.

المتن: وَ لَا صَمَدَ صَمْدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ

الشرح: الصمد: القصد. و ذلک انّ الاشارة اما حسية او عقلية. و الاولى مستلزمة للوضع و الهيئة و الشكل و التحيز. و ذلک على واجب الوجود محال.

و اما الثانية فقال بعض المحققين: ان النفس الانسانية مادامت فى عالم ———————— اذا توجّهت الى اقتناص امر معقول من عالم الغيب فلابدّ ان ———————— القوّة الخيالية و الوهمية، فإذن يستحيل أن يشير العقل الإنسانى إلى شىء من المعانى الإلهية إلّا بمشاركة من الوهم و الخيال و استثباته حدّا و كيفية يكون عليها.

لكن قد علمت تنزّهه تعالى عن الكيفيات و الصفات و الحدود و الهيئات. فكان المشير اليه المدّعى لإصابة حقيقته قاصدا لواجب الوجود.

المتن: وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لَا لَهُ تَذَلَّلَ مَنْ بَعَّضَهُ

الشرح: «و لا له تذلّل» اى: تعبّد و اظهر العبودية.

المتن: وَ لَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ

الشرح: اى تخيّل له فى نفسه و وهمه صورة و شكلا، او المراد انه عبده و عرفه بمجرّد التوهّم من غير جزم بوجوده.

المتن: كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ

الشرح: شروع فى البرهان على ذلک.

قال الفاضل المعتزلى ابن ابى الحديد: هذا الكلام يجب أن يتأوّل و يحمل على انّ كلّ معروف بالمشاهدة و الحسن فهو مصنوع. و ذلک لأنّ البارى سبحانه معروف من طريقين: احدهما من افعاله و الآخر بنفسه، و هى طريقة الحكماء الذين بحثوا فى الوجود من حيث هو وجود. فعلموا انه لابدّ من موجود واجب الوجود فلم يستدلّوا عليه بأفعاله، بل اخرج لهم البحث فى الوجود انه لابدّ من ذات يستحيل عدمها من حيث هى هى.

المتن: وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ

الشرح: لأنّ القائم بغيره محتاج الى الغير، فكان معلولا له و لما يقيمه فيه.
المتن: بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ
الشرح: ای بما فطرهم علیه من توحیده و معرفته ثبتت حجته علیهم
المتن: خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَاباً بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ
الشرح: یعنی انّ خلقه للعباد الدالّ علی احتیاجهم و عجزهم هو الذی حجبهم عن الإطلاع علی اسرار ملکوته و سرادق جبروته. و هذا الحجاب یتفاوت رقة و غلظة، فاحد الطرفین، بل ران علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم.
و الطرف الآخر: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا.
و بین الطرفین بُعد الخافقین.
و فی کتاب *التوحید*: رفع الحجاب. فیکون خلق علی صیغة المصدر. و هو أظهر.
المتن: وَ مُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ وَ مُفَارَقَتُهُ أَيْنِيَّتَهُمْ
الشرح: ای: لما باین خلقه فی جمیع الصفات، فارق امکنتهم فلا یتصف بما کان مثلهم. لأنّه لو کان صاحب این، لم یکن مباینا لهم.
المتن: وَ ابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ، لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ وَ أَدَاؤُه ایاهم دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدَاةَ فِيهِ
الشرح: ای: جعلهم ذوی ادوات و اعضاء یحتاجون الیها دلیل علی انه لیس فیه شیء منها و الّا لکان محتاجا الیها و هو الغنیّ المطلق؛
و لأنّها مستلزمة للترکیب، أو لأنّ الأدوات تشهد بفاقة اهلها الی موجد لکون المرکّب محتاجا.
المتن: لِشَهَادَةِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَةِ الْمَادِينَ [الْمُتَأَدِّينَ] فَأَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ
الشرح: ای یعبّر بها عنه و دعوه خلقه بها الّا انّها عین ذاته کما زعمه الأشعریّ.
المتن: وَ أَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ
الشرح: یفهم الخلق لیستدلّوا بها علیه.
المتن: وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ
الشرح: من حق. اذا ثبت ای ثابتة لا تزول. و منه الحقیقة المقابلة للمَجاز. و ورد فی اللغة: الحقیق بمعنی المکنون لأنّها مکنونة و مصونة عن تلوّث الخواطر. و ورد الحقیق بمعنی الکامل لأنّها الکاملة علی الإطلاق.

المتن: وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ

الشرح: لعلّ معناه أنّ حقيقته و عدم الإطّلاع عليها للعقول و الأوهام فارق بينه و بين خلقه لأنّ حقايقهم معلومة بالحدود .

المتن: وَ غُيُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ

الشرح: غيور، مصدر بمعنى: المغايرة؛ اى: كونه مغايرا له، تحديد له. فكلّ من سواه مغاير له بالكنه؛ أو: يكون التحديد بمعنى التعريف، كقوله تعالى: الله «الذى ليس كمثله شىء».

و يجوز أن يكون التحديد بمعنى الحدّ الحاجز بين الشيئين. و حاصله أنّ مغايرته لما سواه هو الحاجز بينه و بينها. فلا تشاركه بالذات و لا بالصفات و لا بالأفعال.

المتن: فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ

الشرح: الفاء للتفريع جزاء لشرط محذوف اى: إذا تحقّقت ما تقدم من عدم الإطّلاع على ذاته و صفاته، فمن أثبت له صفة أو طلب استثباتها و كيفيتها فقد جهله.

المتن: وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنِ استمثله

الشرح: اى: طلب له مثلا أو مثالا. و فى *التوحيد* و بعض نسخ هذا الكتاب: «من اشتمله»، اى: أحاط به.

المتن: وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ وَ مَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ

الشرح: لأنّ كيف يسأل بها عن كيفيات الأجسام فيقال كيف زيدا صحيح أم سقيم.

المتن: وَ مَنْ قَالَ لِمَ فَقَدْ عَلَّلَهُ

الشرح: و من قال لِمَ فقد علّله. و ذلک لأن لِمَ انّما يطلب بها تحصيل العلل للمعلولات، لِمَ وجد؟ و لِمَ كان قادرا و عالما؟ كما يقال ذلک فى غيره من الموجودات.

المتن: وَ مَنْ قَالَ مَتَى فَقَدْ وَقَّتَهُ

الشرح: اى متى كان موجودا؟

المتن: وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ إِلَى مَ فَقَدْ نَهَّاهُ وَ مَنْ قَالَ حَتَّى مَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَ مَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ

الشرح: و هو يحتمل معانٍ:

الأول: ان من جعل له غاية فقد غاياه، ای اشترک معه فی کون کل منهما له غاية، بناء على أن صيغة المفاعلة يقتضى المشاركة فى أصل الفعل. و إذا شارک أهل الغايات فيها لزم منه ما فرع عليه من المفاسد.

الثانى: انّ من قال حتى مَ؟ فقد تضمّن سؤاله هذا انّ له غاية. و من جعل له غاية يكون قد غاياه ای نهاه الى غايته و حصره بها. و يؤيّده أنّ فى مجالس المفيد (ره): «و من غيّاه فقد حوّاه و من حواه فقد ألحد فيه».

الثالث: معناه أنّ من قال حتى مَ؟ فقد جعله مغيّا. و من جعله مغيّا، يكون قد أثبت له غاية و نهاية.

الرابع: ما قال بعض الأعلام من أنّ من قال حتى مَ؟ يكون قد جعل لبقائه غاية و نهاية. و من جعل له غاية، فقد غاياه‌ای حكم باشتراكه معهم فى الماهية.

الخامس: انّ من جعل لبقائه غاية، فقد جعل لذاته ايضا غايات و حدودا جسمانية، لأنّه لا مجرّد فى الوجود سوى الله كما هو أصحّ القولين.

السادس: انّ معنى قوله غاياه، أثبت له علّة غائية أو فاعلية تسمى به، لأنّ المعلول ينتهى إليها.

السابع: انّ من غيّاه و جعل له غاية، فقد غاياه، ای جعل له غاية تميزه عن غيره كالفصل أو الخاصّة، لاشتراكه مع غيره فى أصل الغاية. فلابدّ من المايز، و هو المراد من قوله غاياه.

و يحتمل وجوها أخرى أعرضنا عن ذكرها حذرا من التطويل.

المتن: وَ مَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ وَصَفَهُ وَ مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ

الشرح: ای من وصفه بصفات المخلوقين، فقد ألحد فيه. و أصل الإلحاد الميل و العدول عن الشىء. و هو هنا عبارة عن الميل الى الحق و الصواب. و الإلحاد فى الله يكون فى الذات و الصفات و الأسماء و الآيات.

امّا الإلحاد فى الذات، فما ذهب إليه الدهرية و المعطّلة و من دنكر الصانع، حيث مالوا بالذات المقدّسة من الوجود إلى العدم؛ و كالمثنية و المثلّثة و من قال بالشريک و الولد و الصاحبة، فإنهم مالوا من الوحدانية إلى إثبات العديل و الشريک؛ و كذلک المجسّمة و الغلاة حيث مالوا من البساطة الى التركيب، و يدخل فيه الأشاعرة و المعتزلة القائلين بالصفات و الأحوال.

و أمّا الإلحاد فى الصفات، فكوصفه بمشية القبائح و خلق الفحشاء و المنكر و القول بالرؤية.

و أمّا الإلحاد فی الأسماء المراد من قوله تعالی: «و الذین یلحدون فی أسمائه سیجزون ما کانوا یعملون». فقال فی الکشاف: المراد منه ما کانوا یسمّونه فی الجاهلیة کقولهم: "یا ابا المکارم یا ابیض الوجه یا سخی"؛ فهؤلاء یعدلون من التسمیة بالأسماء الحسنی إلی التسمیة بهذه الأسماء الّتی لم یرد بها توقیف من الشارع، مع ایهامها المعنی الباطل.

و قیل: إلحادهم فی أسمائه تسمیتهم الأصنام آلهة و اشتقاقهم اللات من الله و العزّی من العزیز.

و قال فی «سبّح اسم ربّک الأعلی»: نزّهه عمّا لا یصحّ فیه من المعانی التی هی الإلحاد فی أسمائه کالجبر و التشبیه، مثل أنّ تفسیر الأعلی بمعنی العلوّ الذی هو القمر و الإقتار، لا بمعنی العلوّ فی المکان و الإستواء علی العرش حقیقة.

و أمّا الإلحاد فی الآیات، الوارد فی قوله تعالی: «إنّ الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا». ففسّر تارة بالإنحراف عن الإیمان بها، و أخری بما کانوا یفعلونه من المکاء و الصفیر.

قال ابن عباس: المراد من الآیات دلالات التوحید. و الإلحاد فیها الإنحراف عنها و ترک الإستدلال بها.

و من أعظم و أقبح أنواع الإلحاد فی الآیات، تفسیرها بالرأی و حملها علی التأویلات الباطلة مثل تفسیر الأشاعرة و تأویلهم قوله تعالی«وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» بالنظر إلیه حقیقة، و کادّعائهم نزول کثیر من الآیات فی مدح من شهد علیهم النبی صلی الله علیه و آله بالکفر و لعنوا فی القرآن مع الکفرة و المنافقین.

المتن: وَ لَا یَتَغَیَّرُ بِتغیّر الْمَخْلُوقِ کَمَا لَا یَتَحَدَّدُ بِتَحْدِیدِ الْمَحْدُودِ

الشرح: لا تغیّر بتغیّر المخلوق، بل الذی یقع فیه التغیّر انّما هو النسب و الإضافات، مثلا زید الموجود یعلم الله سبحانه وجوده؛ فإذا عدم تغیّرت تلک الإضافة من العلم بالوجود الی العلم بالعدم.

المتن: أَحَدٌ لَا بِتَأْوِیلِ عَدَدٍ

الشرح: یعنی یکون له ثانیا فی الأعداد، بل وحدته حقیقیة بسیطة.

المتن: ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِیلِ الْمُبَاشَرَةِ

الشرح: بل هو ظاهر للعقول، أوان ظهوره، بمعنی غلبة للأشیاء بالإقتدار علیها لا بالمباشرة لها.

المتن: متجلي [مُتَجَلٍ] لَا بِاسْتِقْلَالِ رُؤْیَةٍ

الشرح: التجلی: الانکشاف. و الاستهلال: الظهور.

المتن: بَاطِنٌ لَا بِمُزَايَلَةٍ

الشرح: ای: إخفاؤه و استتاره عن الخلق لیس بالمزایلة ای الإنتقال بأن یکون قد انتقل إلی مکان خفی، فخفی علیهم. و ورد الباطن کما تقدّم بمعنی العالم بالبواطن و الخفایا. و معناه حینئذ انه عالم بالبواطن لا بالإنتقال الیها لیعلمها بالقرب منها.

المتن: مُبَایِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ

الشرح: بل مباینته لهم بذاته و صفاته.

المتن: قَرِیبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ

الشرح: بل من حیث العلم و القدرة و الإحاطة.

المتن: لَطِیفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ

الشرح: ای لیس لطفه بمعنی أنّ له جسما لطیفا رقیقا، بل هو لطیف لعلمه بالشیء اللطیف، أو لخلقه الخلق اللطیف.

المتن: مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ

الشرح: یعنی انه فاعل مختار، لا فاعل موجب کما یقول الفلاسفة من أنّه فی فعله الصادر منه کالشمس فی إشراقها و النار فی إحراقها.

و فی *نهج البلاغة*: «فاعل لا باضطراب آلة» ای: تحریکها.

المتن: مُقَدِّرٌ لَا بِجَوْلِ فِکْرَةٍ

الشرح: ای: لا یحتاج فی تقدیره و خلقه إلی جولان الفکر و إعمال التروّی.

المتن: مُدَبِّرٌ لَا بِحَرَکَةٍ، مُرِیدٌ لَا بِهَمَامَةٍ

الشرح: ای: عزم و اهتمام.

المتن: شَاءٍ لَا بِهِمَّةٍ

الشرح: ای: صاحب مشیة لا بقصد و عزم حادث.

المتن: مُدْرِکٌ لَا بِمِحَسَّةٍ، سَمِیعٌ لَا بِآلَةٍ، بَصِیرٌ لَا بِأَدَاةٍ. لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَضَمَّنُهُ الْأَمَاکِنُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ

الشرح: لعدمها لأنّه لا صفات له زائدة علی ذاته حتی یحدّ و یعرف بها. و ما نذکره له من الصفات، فهی اعتبارات عقلیة و امور اعتباریة.

المتن: وَ لَا تُقَیِّدُهُ الْأَدَوَاتُ

الشرح: ای: لا ینتفع بها لعدمها بعدم الحاجة إلیها.

المتن: سَابِقَ الْأَوْقَاتِ كَوْنُهُ

الشرح: الكون: الوجود. و وجوده سابق علی الزمان المحقق و المقدر.

المتن: وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ

الشرح: هذه الفقرة الشریفة یحتمل معانٍ.

منها ما قاله الفاضل المعتزلی ابن ابی الحدید. و هذا لفظه:

فإن قلت ما معناه و هل یسبق وجوده العدم مع كون عدم العالم فی الأزل لا اوّل له؟

قلت: لیس یعنی بالعدم ههنا عدم العالم بل عدم ذاته سبحانه ای غلب وجود ذاته عدمها و سبقه فوجب له وجود یستحیل تطرّق العدم إلیه أزلا و أبدا بخلاف الممكنات. فإن عدمها سابق بالذات علی وجودها و هذا دقیق. انتهی.

و منها ان یكون المراد عدم الممكنات، لأنّ عدم العالم قبل وجوده كان مستندا الی عدم الداعی الی ایجاده المستند الی وجوده تعالی فوجوده سبق عدم الممكنات بمرتبتین.

و منها ما قیل انّ المراد اعدام الممكنات المقارن لابتداء وجوداتها، فیكون كنایة عن أزلیته و عدم ابتداء وجوده.

و علی هذین القولین یكون ردّا علی الفلاسفة القائلین بقدم العالم.

و منها أنّ العدم له حظّ من الشیئیة، و قد ورد الإطلاق علیه فی القرآن و الحدیث. قال الله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا ربكم انّ زلزلة الساعة شیء عظیم».

و روی الكشّی بإسناده إلی علیّ بن یونس قال: قلت للرضا عليه السلام: انّ زرارة و هشام بن الحكم اختلفوا. فقال زرارة: النفی لیس بشیء و لیس بمخلوق. و قال هشام: ان النفی شیء مخلوق. فقال لی: قل فی هذا بقول هشام و لا تقل بقول زرارة.

فإذا صحّ إطلاق الشیء علیه و كان مخلوقا، كان سبق الوجود علیه ظاهر و یكون المراد بمخلوقیته انه مقدّر فی العلم القدیم. و قد حققنا هذا المعنی فی شرحنا علی كتاب *التوحید*.

و منها ما قاله بعض المحققین من انه تعالی مخالف لسائر الموجودات الممكنة فإنها محدثة فیكون عدمها سابقا علی وجودها بخلاف الموجود الأوّل جلّت عظمته فإنّه لمّا كان واجب الوجود لذاته كان هو موجودا فكان لحوق العدم له محالا و كان وجوده سابقا علی العدم المعتبر لغیره من الممكنات.

المتن: وَ الِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ

الشرح: ای: سبق وجوده الأزلی کلّ ابتداء فلیس لوجوده ابتداء.

و قیل: المراد انّ ازلیته سبق بالعلیة کل ابتداء.

المتن: بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ

الشرح: المشاعر: الحواسّ الباطنة و هی آلات الإدراک. و منه أخذ الشعور ای العلم و الإدراک. و قد ذکر فی توجیهه وجوه:

الأوّل: ما ذکره المحقق الربانی الشیخ میثم البحرانی حیث قال: لو کان له مشاعر، لکان وجودها إمّا من غیره و هو محال؛ أمّا اولا فلأنّه مُشعر المشاعر، و اما ثانیا فلأنّه یکون محتاجاً فی کماله الی غیره فهو ناقص بذاته و هذا محال.

و إمّا منه، و هو ایضا محال، لأنّها إن کانت من کمال الوهیته کان موجدا لها من حیث هو فاقد کمالا فکان ناقصا بذاته و هذا محال. و إن لم یکن کما کان إثباتها له نقصا لأن الزیادة علی الکمال نقصان، فکان ایجاده لها مستلزما لنقصانه و هو محال.

الثانی: ما ذهب الیه ابن ابی الحدید المعتزلی من أنّ الجسم لا یصحّ منه فعل الأجسام. و هذا هو الدلیل الذی عوّل علیه المتکلّمون فی انّه تعالی لیس بجسم.

الثالث: انه تعالی شأنه لمّا خلق لنا المشاعر و نظرنا إلی احتیاجنا الیها، عرفنا انه لا مشعر له عزوجل.

المتن: وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ

الشرح: ای بخلقه الجواهر عرف ان لا جوهر له، إمّا لأنّها ممکنة مخلوقة، أو للاحتیاج إلیها فی تحقق الموجود و قیام الأعراض بها. و یجوز أن یکون قوله بتجهیره الجواهر إشارة إلی جعل الماهیات کما تقدم الکلام فیه.

المتن: وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ

الشرح: لأنّه لما کان خالق الأضداد فلو کان له ضدّ لکان خالقا لنفسه و لضدّه. و ذلک محال؛ و لأنّ الضدّ هو الذی لا یعقل ماهیة إلّا بالقیاس الی غیره. فلابدّ من وجود الغیر حتی یوجد المضاف من حیث هو مضاف فیکون وجود أحد المضافین متعلّقا بوجود الآخر. فلو کان له سبحانه ضدّ لکان متعلّق الوجود بالغیر فلم یکن واجب الوجود لذاته و لأنّ الضدّین هما الامران الثبوتیان اللذان

يتعاقبان على محلّ واحد و يمتنع اجتماعهما فيه. فلو كان بينه و بين غيره مضادة لكان محتاجا الى محلّ يعاقب الضدّ عليه و قد ثبت انّه تعالى عنىّ فى كلّ شىء.

اقول: و أن اريد بالتضادّ معناه العرفىّ أعنى الأمرين المتساويين فى القوّة المتقاربين فى الصفات، لم يكن له ضدّ ايضا بهذا المعنى و إلّا لزم أن يكون واجبا مثله و دلائل التوحيد نافية له.

المتن: وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ

الشرح: و برهانه:

اما اولا فلأنّه تعالى خالق المقترنان و مبدأ المقارنة بينهما. فلو كان تعالى مقارنا لغيره لكان خالقا لنفسه و لقرينه و ذلک محال.

و اما ثانيا فلأنّ المقارنة من باب المضاف. و يمتنع أن يلحقه على ما تقدّم.

و وجه آخر و هو أنّه تعالى قرن بين الجوهر و العرض بمعنى استحالة انفكاک احدهما عن الآخر، و قرن بين كثير من الأعراض كالإضافات و المعلولات و العلل و الأسباب و المسبّبات. فعلمنا بهذا انّه لا قرين له، و الّا لاستحلال انفكاكه عنه فكان محتاجا فى تحقق ذاته اليه.

المتن: ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ

الشرح: فى كون النور و الظلمة ضدّين خلاف بين العلماء مبنى على كون الظلمة امرا وجوديا أو عدميا؛ و الأقرب أنّه أمر وجودىّ مضادّ للنور.

و قال بعضهم: انها عبارة عن عدم الضوء عما من شأنه ان يضىء. و ليست على هذا القول عدما صرفا. فجاز أن يطلق عليها انها ضد مجازا.

المتن: وَ الْجَلَايَةَ بِالْبُهَمِ

الشرح: الوضوح بالخفا أو السواد بالبياض كما قيل.

المتن: وَ الْحَسْوَ بِالْبَلَلِ

الشرح: اى: اليبوسة بالرطوبة.

المتن: وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ

الشرح: الصرد: البارد، معرب سرد. و الحرور: الحارّ.

المتن: مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا

الشرح: اى: فى أمزجة المركّبات من العناصر الأربعة حتى حصل بينها كيفية متوسطة هى المزاج.

المتن: مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الشرح: بالموت و الفنا.

المتن: دَالَّةً بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

الشرح: لعلّ الآية شاهد على أنّه تعالى لا يتّصف بالمضادّة و المفارقة و نحوهما، لما قاله جماعة من المفسرين فی معنی الآية من أنّه تعالى خلق كلّ جنس من أجناس الموجودات نوعين متقابلين و هما زوجان؛ لأنّ كلّ واحد منهما مزدوج بالآخر، كالذّكر بالانثى و السواد بالبياض و السماء بالارض و النور بالظلمة و نحو ذلک مما لا يحصى.

فخلقهم كذلک ليتذكّروا أنّ لهم موجدا ليس على هذه الصفة.

و قيل: انّ الآية دليل على الصانع. و ذكر طائفة انّ معنى الزوجين اثنان. و فی كل موجود زوجان، كالماهية و الوجود، و الوجوب و الإمكان، و المادّة و الصورة، و الجنس و الفصل، الى غير ذلک.

و قال جماعة من المحققين: المراد بالشیء الجنس. و أقلّ ما يكون تحت الجنس نوعان. فمن كلّ جنس نوعان كالجوهر، منه: المادّی و المجرّد؛ و من المادّی: الجماد و النامی؛ و من النامی: النبات و المُدرک؛ و من المدرک: الصامت و الناطق.

و هذا كلّه يدلّ على أنّه واحد لا كثرة فيه. فقوله «لعلّكم تذكّرون» معناه انّكم تعرفون من اتّصاف كلّ مخلوق بصفة التركيب و الزوجية أنّ خالقها واحد لا يوصف بصفاتها.

المتن: فَفَرَّقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَ بَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ

الشرح: ای: فرّق بالأشياء بين قبل و بعد، حيث خلق بعضها قبل بعض ليعلم أنّه تعالى ليس زمانيا حتى يتّصف بأنّ له قبلا أو بعدا.

و فی بعض النسخ: «ففرّق بها بينها و بين قبل و بعد».

المتن: شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِهَا دَالَّةً بِتَفَاوُتِهَا أَنْ لَا تَفَاوُتَ لِمُفَاوِتِهَا مُخْبِرَةً بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا غَيْرُهَا

الشرح: ای: انّه تعالى حجب بعضها عن بعض بالحجب الحسية و المعنوية ليعلم انّ هذا نقص لا يتّصف به الخالق. لكن الحجاب بينه و بين خلقه نقصانهم و كماله. ألا ترى أنّ الحجاب بين الشمس و الخفاش هو قوّة نورها و ضعف بصره؛ فضعف بصره هو الحاجب له عن نور الشمس.

المتن: لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ

الشرح: معنى الربوبية القدرة على التربية و التبليغ الى حدّ الكمال شيئا فشيئا بالأغذية البدنية و الأرزاق الروحانية.

و أمّا التربية بالفعل، فمن توابعها.

المتن: وَ حَقِيقَةُ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهَ

الشرح: حقيقة الإلهية استحقاق العبادة. و قوله: «إذ لا مألوه» معناه لا لحدّ موجود فى القدم متصف بأنّ له إله، يعنى لا عابد.

المتن: وَ مَعْنَى الْعَالِمِ وَ لَا مَعْلُومَ وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا مَخْلُوقَ

الشرح: لأنّ معنى الخالق، القادر على الخلق و الأيجاد.

المتن: وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ وَ لَا مَسْمُوعَ

الشرح: لعلّ النكتة فى إقحام لفظ التأويل أنّ سمعه تعالى ليس حقيقة بل هو مأوّل بعلمه بالمسموعات.

المتن: لَيْسَ مُذْ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا بِإِحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتَفَادَ مَعْنَى الْبَرَائِيَّةِ

الشرح: البرائية بالتشديد بمعنى الخلّاقية.

المتن: كَيْفَ وَ لَا تَغِيبُهُ مُذْ

الشرح: اى: كيف لا يستحقّ هذه الأسماء فى الأزل و الحال أنّ "مذ" الذى لابتداء الزمان لا تكون غاية لوجوده فهو ليس بزمانىّ. فالأشياء قبل وجودها و بعد وجودها حاضرة عنده مشاهدة لدى علمه. فقدرته عليها قبل الإيجاد كقدرته عليها بعده.

المتن: وَ لَا تُدْنِيهِ قَدْ

الشرح: لأنها لتقريب الماضى من الحال، و هو سبحانه ليس زمانيا. و قيل: معناه أنّه ليس فى علمه تفاوت حتى تقربه من الظن الى القطع كما يقال قد صار زيد يعلم الفقه.

المتن: وَ لَا يَحْجُبُهُ لَعَلَّ

الشرح: لأنها لترجّى الأمور المستقبلة الغائبة فى الحال؛ أو المراد أنّه ليس له شكّ فى امر حتى يقول فيه "لعلّ"، و من ثَمّ ورد أنّ عسى و لعلّ فى كلامه تعالى معناهما التحقيق. و انّما ورد التعبير بهما لئلّا يطمع الخلائق فى ما دخلا عليه.

المتن: وَ لَا تُوَقِّتُهُ مَتَى

الشرح: كأن يقال متى وجد و ما بعده كالتأكيد له.

المتن: وَ لَا يَشْتَمِلُهُ حِينٌ وَ لَا تُقَارِبُهُ مَعَ

الشرح: بأن يقال كان مع شیء فی الأزل أو یکون معه فی الأبد حتی الزمان لخروجه عنه.

قیل: یمکن تطبیق بعض هذه الفقرات علی ما قیل انه لخروجه سبحانه عن الزمان کان جمیع الزمانیات عنده حاضرة فی الأزل کلّ فی وقته. و بذلک وجهوا نفی التخلف مع الحدوث.

المتن: إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا

الشرح: الادوات إشارة الی الآلات البدنیة و القوی الجسمانیة. و ظاهر انه لا یتعلّق ادراکها الّا بما کان جسما أو جسمانیا علی ما علم فی موضعه. فمعناه انما تدرک الأجسام و الجسمانیات و مثل الشیء هو هو فی النوع او الجنس.

و یحتمل ان یدخل فی ذلک العقل و الفکر لامتناع انفکاکه عن الوهم و الخیال حین یوجّهه الی المعقولات لما بیّناه من حاجته الیها فی التصویر و التشبیح. و کان لا یتعلّق الّا بمماثل ممکن و لا یحیط الا بما هو فی صورة جسم او جسمانی.

و کذلک قوله:

المتن: وَ تُشِيرُ الْآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا وَ فِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ أَفْعَالُهَا مَنَعَتْهَا مُذُ الْقَدِيمَةِ وَ حَمَتْهَا قَدُ الْأَزَلِيَّةِ لَوْ لَا الْكَلِمَةُ

الشرح: الضمائر المتصلة بالافعال الثلاثة تعود الی الآلات و الادوات و هی مفعولات اولی و القدمة و الازلیة و التکملة مفعولات ثانیة. و منذ و قد و لولا محلّها الرفع بالفاعلیة و معنی الکلمة الاولی ان اطلاق لفظة منذ علی الآلات و الأدوات فی مثل قولنا هذه الآلات وجدت منذ کنا یمنع کونها قدیمة إذ کان وضعها لابتداء الزمان و کانت لإطلاقها علیه متعیّنة الإبتداء و لا شیء من القدیم بمتعین الابتداء

فننتج انه لا شیء من هذه الأدوات بقدیم.

و کذلک إطلاق لفظة قد علیها یمنعها من کونها ازلیة إذ کانت قد تفید تقریب الماضی من الحال و إطلاقها علیها کما فی قولک قد وجدت هذه الآلة وقت کنا یحکم بقربها من الحال و عدم ازلیتها و لا شیء من الأزلیّ بقریب من الحال فلا شیء من هذه الآلات بالأزلیّ.

و کذلک إطلاق لفظة لولا علی هذه الأدوات تجنّبها التکملة إذ کان لولا دالّا علی امتناع الشیء لوجود غیره. فإطلاقها علیها فی مثل قولک عند نظرک الی بعض الآلات المستحسنة و الخلقة العجیبة و الآذهان المتوقّدة: "ما أحسنها و أکملها لولا أنّ فیها کذا".

فيدلّ بها على امتناع كمالها لوجود نقصان فيها. فهى مانعة لها عن الكمال المطلق.
و انما أشار إلى حدوثها و نقصانها ليؤكّد كونها غير متعلّقة بتحديده سبحانه، إذ كان القديم الكامل أبعد الأشياء عن مناسبة المحدث الناقص.
و قال بعضهم: المراد بالآلات و الأدوات اهلها.
قال بعض شرّاح *نهج البلاغة*: و قد روى برفع القدمة و الازلية و التكملة على الفاعلية او الضمائر المتصلة بالإفعال المتصلة بالأفعال مفعولات اولى و منذ و قد و لولا مفعولات ثانية.
و يكون المعنى أنّ قدمه تعالى و أزليّته و كماله منعت الأدوات و الآلات من إطلاق منذ و قد و لولا عليه سبحانه لدلالتها على الحدوث و الابتداء المنافيين لقدمه و أزليته و كماله. و الرواية الأولى اولى لوجودها فى نسخة الرضى رضى الله عنه بخطه.
المتن: افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ تَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ
الشرح: بها تجلّى صانعها للعقول،أى: بوجود هذه الآلات ظهر وجوده تعالى للعقول إذ كان وجودها مستلزما لوجود صانعها بالضرورة و احكامها و اتقانها شاهد بعلمه و حكمته شهادة تضطرّ العقول الى الحكم بها. و يتفاوت ذلک الظهور و التجلّى بحسب تفاوت صقال النفوس و جلائها.
فمنها من يراه بعد، و منها من يراه مع، و منها من يراه قبل، و منها من يراه لا شىء معه، و اولئک عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون.
المتن: وَ بِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ
الشرح:اى بإيجادها و خلقها بحيث تدرک بحاسّة البصر علم انّه تعالى يمتنع أن يكون مرئيا مثلها.
و بيانه أنّ تلک الآلات انما كانت متعلّق حسّ البصر باعتبار انها ذات وضع و جهة و لون و غيره من الشرائط الرؤية.
و لمّا كانت هذه الأمور ممتنعة فى حقه تعالى لاجرم امتنع أن يكون محلّا لنظر العيون.
و قال بعض الأعلام فى بيان ذلک انّه لمّا كان بالمشاعر و الحواسّ التى هى الآلات المشار اليها اكملت عقولنا و بعقولنا استخرجنا الدليل على انه لا تصحّ رؤيته؛ فإذن بخلق هذه الأدوات و الآلات لنا عرفنا أنّه يستحيل أن يعرف بغير العقل.
و يجوز ان يكون الضمير فى بها راجع الى العقول لا الى الأدوات؛ و المعنى أنه احتجب عن رؤية العين برؤية العقل؛ كما قال مولانا اميرالمؤمنين عليه السلام فى جواب من قال: أرأيت ربک؟ فقال: ما كنت لأعبد ربا لم أره، لم تره العيون بمشاهدة العيان، و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان.

و يجوز أن يكون المعنى أنّ العقول حكمت بعدم جواز الرؤية.
و يؤيّد إرجاع الضمير إلى العقول قوله:
المتن: وَ إِلَيْهَا تَحَاكَمَ الْأَوْهَامُ
الشرح: لأنّ الأوهام إذا اضطربت ترجع الى العقول. و العقل هو سلطان البدن، و كلّ الجوارح و الحواسّ الظاهرة و الباطنة جنود له ترجع إليه فيما اشتبه عليها كما ورد فى حديث هشام و مباحثته مع عمرو بن عبيد البصرى.
المتن: وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ
يعنى أنّ كلّما يرتسم فى العقل و يحيط به و يجده فهو غيره تعالى.
و قيل أنّ غيرا مصدر بمعنى المغايرة؛ يعنى: بالعقول تثبت مغايرته تعالى للممكنات.
المتن: وَ مِنْهَا أنبط [أُنيطَ] الدَّلِيلُ
الشرح: اى من العقول استنبط الدليل على وجوده و صفاته.
المتن: وَ بِهَا عَرَّفَهَا الْإِقْرَارَ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ وَ بِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيمَانُ بِهِ
الشرح: يجوز أن يكون اكمل من الكمال، فيكون الإقرار جزء الإيمان كما هو أحد المذاهب.
و يجوز أن يكون من الأكملية، فيكون الإيمان هو التصديق، كما ذهب إليه طائفة من علماء الإسلام و يكون الإقرار أكمل منه لا معه.
المتن: وَ لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ
الشرح: الديانة: التديّن بدين الله اى بشرائعه التى أتت بها الأنبياء؛ أو من دان بمعنى أطاع و عبداى: لا عبادة الّا بعد المعرفة.
المتن: وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ
الشرح: و هو تنزيهه تعالى عمّا لا يليق به من عوارض الجسمانيات.
المتن: وَ لَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ
الشرح: كما فى *التوحيد* و كثير من نسخ هذا الكتاب متعلّق بالنفى اى: لا نفى للتشبيه مع إثبات الصفات الزائدة له تعالى. و فى بعض النسخ: بالتشبيه. و معناه أنّه لا نفى للغير عن الله تعالى مع القول بالتشبيه.
المتن: فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ، لَا تَجْرِي عَلَيْهَا الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ، وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ

الشرح: ای: إنّ الحرکة و السکون من آثاره و مخلوقاته فی الأجسام؛ فکیف یکونان من صفاته تعالی؟

المتن: أَوْ یَعُودُ فِیهِ مَا هُوَ ابْتَدَأَهُ إِذاً لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ

الشرح: ای: تغیّرت یطریان الحرکة علیها تارة و السکون أخری، لأنّهما من الحوادث المتغیّرة، فیکون تعالی لتعاقبهما محلّا للحوادث و التغیّرات، فیکون ممکنا. هذا خلف.

المتن: وَ لَتَجَزَّأَ کُنْهُهُ

الشرح: لأنّهما من عوارض الجسم ، و کلّ جسم مرکّب قابل للتجزئة.

المتن: وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ

الشرح: لأنّهما من خواصّ الأجسام الحادثة، فیکون الموصوف بهما حادثا.

المتن: وَ لَمَا کَانَ لِلْبَارِي مَعْنًی غَیْرَ مَعْنَی الْمَبْرُوءِ وَ لَوْ وجد لَهُ وَرَاءٌ إِذاً وجد لَهُ أَمَامٌ

الشرح: لأنّهما لو جریا علیه لکان له وراء یتحرّک عنه فیلزم أن یکون له أمام یتحرّک إلیه، لأنبهما إضافیان، لا ینفکّ أحدهما عن الآخر. و هو محال، لأنّ کلّ ذی وجهین فهو منقسم.

المتن: وَ لَوِ الْتُمِسَ لَهُ التَّمَامُ إِذاً لَزِمَهُ النُّقْصَانُ

الشرح: لأنّ جریان الحرکة علیه مستلزم لتوجهه بها إلی غایة، إمّا جلب نفع أو دفع مضرّة، لأنّه لازم لحرکات العقلاء. فهما کمال مطلوب له، و بدونهما هو ناقص.

المتن: کَیْفَ یَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لَا یَمْتَنِعُ مِنَ الْحُدُوثِ وَ کَیْفَ یُنْشِئُ الْأَشْیَاءَ مَنْ یَمْتَنِعُ مِنَ الإِنْشَاءِ وَ إِذاً لَقَامَتْ فِیهِ آیَةُ الْمَصْنُوعِ

الشرح: لأنّه حینئذ یکون قادرا علی الحرکة و السکون، فقدرته علیهما لیست من خلقه، و إلّا لافتقر ایجاده لها إلی قدرة أخری. و یلزم ---------- فهی إذن من غیره، فیکون مفتقرا فی کماله إلی غیره فیکون مصنوعا.

المتن: وَ لَتَحَوَّلَ دَلِیلًا بَعْدَ مَا کَانَ مَدْلُولًا عَلَیْهِ

الشرح: لأنّه حینئذ یکون مصنوعا، و کلّ مصنوع یکون دلیلا علی صانعه.

المتن: لَیْسَ فِي مَجَالِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ وَ لَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ

الشرح: ای: إنّ هذا القول المحال و هو اتّصافه تعالی بلوازم الإمکان من الحرکة و غیرها لا حجة فیه و لا دلالة علی مصنوعیته تعالی، لأنّ عروضها له محال، و الإستدلال بالمحال محال.

و یجوز أن یکون فی بمعنی علی. یعنی: إنّ هذا القول المحال و هو اتّصافه بما ذکر من الحوادث، لیس علیه دلیل و لا حجّة لظهور بطلانه بالبدیهة. و کذلک السؤال عنه لا یستحقّ الجواب لکونه سؤالا باطلا.

المتن: وَ لَا فِي مَعْنَاهُ لِلَّهِ تَعْظِيمٌ

الشرح: ای: لیس فی إثبات معانی تلک الصفات الحادثة تعظیم له تعالی.

المتن: وَ لَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَيْمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُثَنَّى وَ لِمَا لَا بَدْأَ لَهُ أَنْ يُبْتَدَأَ

الشرح: لیس فی إبانته تعالی عن الخلق ضیم، ای نقص و عیب الّا بامتناع الإثنینیة علی الأزلیّ لأنّه لو اتّصف بتلک الصفات الزایدة، لکان القدیم متعدّدا أعنی الذات و الصفات؛ و الآخر انّ الله سبحانه الذی لا ابتداء له یلزم ان یکون له ابتداء علی تلک التقادیر. و هذا لیس بعیب، فیکون من باب و لا عیب فیهم.

المتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. كَذَبَ الْعَادِلُونَ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْراناً مُبِيناً وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی